



نابغه مغرب

● شهناز شایان فر



- جهان بینی ابن خلدون
- ایولاکوست
- ترجمه مهدی مظفری
- تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، ۲۴۴ صفحه

مانده‌اند.

فصل اول کتاب به ترسیم خطوط کلی دنیای قرن چهاردهم و مشخصات اقتصادی، اجتماعی و نهادهای اصلی آن می‌پردازد. در این فصل، مسائلی چون نقش مسیر حمل و نقل طلا در پیشرفت و افول تمدن مغرب، همبستگی قبیله‌ای، اشرافیت تجاری و نظامی، پیدایش جوامع بر پایه دموکراسی نظامی و تجارت، شیوه تولید و تفاوت قبیله‌های آفریقای شمالی با اجتماعات روستایی در جوامع آبی مطرح می‌شود.

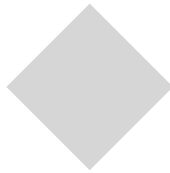
مؤلف در **فصل دوم** کتاب، به زندگی ابن خلدون و بعد سیاسی شخصیت وی می‌پردازد و او را به عنوان سیاستمداری والاتبار معرفی می‌کند. به گزارش وی، خانواده ابن خلدون دارای ثروت و مکنت بودند و نقش مؤثری در حوزه‌های علمی، معنوی و سیاسی داشتند. ابن خلدون با سلطان درباره مسائل فلسفی، سیاسی و تاریخی گفت‌وگو می‌کرد و سلطان از او خواست تا رساله‌ای در منطق و شرحی بر آثار ابن رشد بنویسد. ابن خلدون، بعدها، به مقام وزارت رسید و در دستگاه بنومرین داری نفوذ و اقتدار شد. وی، در محافل فکری و دینی نیز، ممتاز و صاحب نفوذ بود. ابن خلدون، به فرمان سلطان، امامت مسجد جامع را به عهده گرفت و پس از فراغت از امور کشورداری، به تدریس فقه در مسجد مشغول می‌شد (صص ۴۳ - ۴۴، ۵۷ - ۵۸).

در **فصل سوم**، با عنوان: از فرماندهی تا تاریخ‌نویسی، از کناره‌گیری ابن خلدون از حکومت و اندیشه او در تألیف تاریخی مبتنی بر واقعیات عینی که وی شاهد آن بوده است، سخن به میان می‌آید. نویسنده، در این فصل، یادآور می‌شود که ابن خلدون با شناسایی واقعیات شمال آفریقا، توانست نوع رفتار

مؤلف، در اثر حاضر، از ابن خلدون به نابغه بزرگ مغرب و از اثر او به باشکوه‌ترین معجزه عرب یاد می‌کند و بر این عقیده است که تاریخ به عنوان علم و جهان‌بینی تاریخی، پنج قرن قبل از آن که در اروپا جهش و جنبش یابد، از اثر ابن خلدون نشأت گرفته است و افزون بر آن، مقدمه ابن خلدون در فهم علل عقب‌ماندگی ملت‌ها مشکل‌گشاست (صص ۱۵۸، ۶، ۲۳۷، ۲۳۹). همچنین، به عقیده وی، جهان‌بینی تاریخی ابن خلدون به قدری نو و انقلابی است که ابعاد و اهمیت آن به آسانی قابل درک نیست و گویی آن را مورخی در قرن بیستم نگاشته است (صص ۲۱۲، ۲۲۳).

ایولاکوست در کتاب حاضر، با ارائه نگرش ناب ابن خلدون در تبیین علل وقایع و ارتباط آنها با یکدیگر و مرتبط دانستن آنها با عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نقد برخی خوانش‌های نادرست از وی، از سوی بعضی محققان، درصدد ارائه تصویری برجسته، مؤثر و مؤسس از ابن خلدون در علم تاریخ برآمده است. گفتنی است نگاه همدلانه و سرشار از ستایش‌های مکرر به ابن خلدون، به عنوان مؤسس علم تاریخ، مانع از انتقاد مؤلف و اشاره وی به برخی از کاستی‌ها نشده است.

کتاب حاضر مشتمل بر پیش‌گفتار، دو بخش و نتیجه‌گیری است؛ مؤلف در **پیش‌گفتار** به برخی از دیدگاه‌های موجود درباره ابن خلدون اشاره می‌کند و معتقد است گرچه مورخان قرن بیستم به اهمیت آثار وی پی برده‌اند؛ اما از آنجا که شیوه تحقیق‌شان مبتنی بر وقایع‌نگاری بوده است، به اعماق فکری ابن خلدون دست نیافته‌اند و گمان کرده‌اند وی مجازاً به نهادهای اجتماعی توجه داشته است و از معنای علمی و بعد تاریخی آثار او بی‌خبر



ایو لاکوست در این کتاب، با ارائه نگرش ناب ابن خلدون در تبیین علل وقایع و ارتباط آنها با یکدیگر و مرتبط دانستن آنها با عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نقد برخی خوانش‌های نادرست از وی، از سوی بعضی محققان، در صدد ارائه تصویری برجسته، مؤثر و مؤسس از ابن خلدون در علم تاریخ برآمده است

همچنین در موضع دیگر چنین گزارش می‌کند: آفریقای شمالی، به لحاظ وجود تضاد ذاتی بدوی - حضری دو راه بیش ندارد: یا آزادی و توحش یا تمدن و بندگی. مؤلف این عقیده را نقد می‌کند و با اشاره به تبعات مخرب سیاسی آن، می‌گوید: نظریه تضاد دائمی میان بدوی و حضری به این عقیده منجر می‌شود که مغرب کنونی مجموعه‌ای از عوامل متضاد و ناسازگار است و فقط سلطه خارجی می‌تواند آن عوامل را به هم پیوند دهد.

نویسنده این نظر گوتیه را نیز که می‌گوید: «بربرها هیچ‌وقت یک ملت نبوده‌اند، دولت مستقل نداشته‌اند و همیشه جزو امپراطوری دیگری بوده‌اند و همراه شکست می‌خوردند» نمی‌پذیرد و آن را دروغ تاریخی قلمداد می‌کند و می‌گوید قضاوت گوتیه در مورد شمال آفریقا، مثل آن است که از میان تمام دوره‌های تاریخ فرانسه، فقط دوره جنگ صد ساله را انتخاب کنیم و بگوییم فرانسه همیشه تحت سلطه خارجیان بوده است. وی این عقیده گوتیه را که: «تمدن اسلامی، حس تاریخی ندارد» به کلی بی‌اساس می‌داند.

مؤلف در پایان این فصل، هدف عمده استعمار از نشر و تبلیغ «حمله و یورش عرب به شمال آفریقا» را دو چیز می‌داند:

۱ - معرفی فرانسویان به عنوان آخرین فاتحان سرزمینی که همواره زیر لگد بیگانه بود و امید می‌رفت به حال بندگی باقی بماند؛ ۲ - اعطاء پشتوانه تاریخی به سیاست تفرقه‌افکنانه فرانسه در بین بربرها و اعراب (صص ۸۸ - ۹۳).

در فصل پنجم، به بحران قرن چهاردهم در آفریقای شمالی اشاره می‌شود. ابن خلدون بحران را در هنگام زوال دولت‌ها

سلاطین، روند جریان سیاسی، مسأله سرنوشت دولت‌ها، شرایط زندگی در شهر و روستا، بروز قحطی و امور دیگر را از نزدیک مطالعه کند و به این نتیجه برسد که مسائل فوق، امور مجزا نیستند بلکه همگی واحد و کل را تشکیل می‌دهند. بدین نحو، وی در طریق یافتن پاسخ منطقی و توجیه مشکلات آفریقای شمالی به مفهوم جدیدی از تاریخ «مفهوم علمی تاریخ» دست می‌یابد (ص ۷۱).

مؤلف در فصل چهارم، «افسانه حمله عرب»، به نقد برخی از مورخان و متخصصان تاریخ آفریقای شمالی که معتقدند با اشغال تدریجی مغرب به دست قبایل عرب، توسعه اقتصادی و اجتماعی مغرب متوقف شد و اهمیت اثر ابن خلدون نیز کشف این مطلب است، می‌پردازد و بر این عقیده است که گرچه ابن خلدون مکرراً از حمله صحرائشینان عرب و خرابی‌های ناشی از آن یاد می‌کند و مدام دو گروه بدویان و حضریان را مقابل هم قرار می‌دهد؛ اما واقعیت آن است که ابن خلدون میان گروه روستایی اعم از بدویان و فلاحان و گروه شهری مرکب از اهالی شهر و فلاحان آن، فرق اساسی قائل است. اگر وی به اعراب ویرانگر و غارتگر می‌تازد و آنان را برای پایه‌گذاری دولت توانا و قابل نمی‌داند؛ نظر وی مواجهه و مقایسه آنان با اعرابی است که از سنجایا و کفایت اخلاقی و سیاسی برخوردار بوده و امپراطوری تأسیس کرده‌اند (ص ۷۵ - ۷۸). همچنین برخی از مورخان، عرب را مساوی بدوی و بربر را حضری دانسته و به تضاد سیاسی بین بدویان و حضریان حکم کرده‌اند. مؤلف در گزارش از این نظریه می‌گوید: تضاد بدوی - حضری به صورت نظریه علمی درآمد و ا. اف. گوتیه آن را ساخته و پرداخته کرد؛ گوتیه از زبده‌ترین نظریه‌پردازان استعمار است و در ۱۸۹۷، به همراه گالینی در سرکوبی وحشیانه قوم فاهالود در ماداگاسکار شرکت کرد و سپس به الجزایر رفت و در آنجا به سمت استادی دانشگاه الجزایر منصوب شد. وی با تمام قوا کوشید این مطلب را به کرسی بنشانند که احساس ملی نمی‌تواند در الجزایر وجود داشته باشد زیرا مفهومی که بدوی عرب و شرقی از تاریخ دارد، مفهومی زیستی است نه جغرافیایی، عرب غرور خانوادگی، قومی و نژادی دارد (نه ملی)، احساس او با احساس میهن‌پرستی ما کاملاً متفاوت است.



گرچه ابن خلدون مکرراً از حمله
صحرائشینان عرب و خرابی‌های
ناشی از آن یاد می‌کند و مدام
دو گروه بدویان و حضریان
را مقابل هم قرار می‌دهد؛ اما
واقعیت آن است که وی میان
گروه روستایی اعم از بدویان و
فلاحان و گروه شهری مرکب از
اهالی شهر و فلاحان آن، فرق
اساسی قائل است

معلول عوامل داخلی چون فقدان نظام مالیاتی خاص، توسل به زور برای اخذ باج و خراج از مردم برای تأمین هزینه سنگین حکومت، سرکشی طاغیان به علت فرسودگی و پیری دولت و قحطی و گرسنگی و افزایش مرگ و میر و ویرانی و آشوب‌ها می‌داند (نک: صص ۹۷ - ۱۰۱)؛ اما ایو لاکوست، برخلاف ابن خلدون، بر این عقیده است که گذار از مرحله اوج به مرحله زوال تنها نتیجه عوامل داخلی نیست؛ بلکه کاهش میزان مبادلات میان آفریقای شمالی و سودان و انحراف جاده‌های طلا و دور افتادن مغرب از آنها، از عوامل عمده بحران بوده‌اند. گفتنی است مؤلف عدم وقوف ابن خلدون به عامل خارجی را نقضی برای او برنمی‌شمرد و افزون بر آن، در تحلیل خود، به نوعی، عامل خارجی را (تغییر مسیر جاده‌های طلا) به عامل داخلی برمی‌گرداند و می‌گوید: تأثیر دادوستد طلا در حیات سیاسی دول مغرب، بالنفسه نمودار آن نیست که نهادهای داخلی به اندازه کافی محکم و مقاوم نبوده‌اند (ص ۱۰۵، ۱۰۸).

فصل ششم کتاب درباره تأسیس دولت است و در آن به دو اصطلاح محوری و مرتبط به یکدیگر ابن خلدون و دو عامل مؤثر در شکل‌گیری دولت یعنی «عمران» و «عصیبت» اشاره می‌شود. ابن خلدون عمران بدوی را حافظ عصیبت و عصیبت را مانع نفوذ تجمل‌پرستی و حافظ نهاد قبیله‌ای می‌داند و عمران حضری را مقارن با تجمل‌گرایی و سستی و افول دولت معرفی می‌کند (صص ۱۱۰ - ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۳۷). به نظر ابن خلدون، فقط بدویان، به دلیل رابطه تعاونی مستحکم (عصیبت)، قادر به تأسیس دولت‌اند. زیرا عصیبت زاینده صعوبت نوع معیشت بدوی است؛ اما رؤسای قبیله، که بنیان‌گذار دولت تازه‌اند، درصدد تمتع از مزایا و قدرت سیاسی جدید برمی‌آیند که لازمه آن رفاه‌طلبی است و لازمه رفاه‌طلبی توطن و تمرکز در محل، یعنی حضری شدن است. بدین ترتیب، بادیه‌نشینان سابق به سستی و جبونی می‌گرایند، شجاعت و مناعت خویش را قربانی رفاه‌طلبی می‌کنند؛

عصیبت قبیله‌ای از بین می‌رود و سست و پراکنده می‌شوند و دولت متحد به دولت سست و ناتوان تبدیل می‌شود (صص ۱۰۹ - ۱۱۰). از این رو، مؤلف عصیبت را اصیل‌ترین مفهوم جدلی «دیالکتیکی» می‌داند که در عین قوه محرکه و سازنده بودن دولت، با تأسیس دولت نابود می‌شود. گفتنی است، در این فصل، مؤلف به تفصیل تعاریف و تعبیر ارائه شده برای مفهوم عصیبت را طرح و نقد می‌کند و در پایان، عصیبت را مفهومی پیچیده می‌شمرد و از آن به عنوان توان سیاسی، نه صرفاً پیوند خونی، و در موضعی آن را اختلاطی از پیوند ملوک‌الطوایفی و پیوند قبیله‌ای معرفی می‌کند (ص ۱۲۴، ۱۳۱).

در **فصل هفتم** کتاب، نقد شهرنشینی ابن خلدون مطرح می‌شود؛ به نظر ابن خلدون مردمان محیط عمران حضری، مجسمه زشتی و در مقابل گروه متعلق به عمران بدوی مظهر شجاعت، شرافت، پاکدامنی و... هستند. ایو لاکوست، در این فصل، بر نقد ذهنی و اخلاقی ابن خلدون خرده می‌گیرد و می‌گوید: وی در نهایت واقع‌بینی، بحران‌های مغرب را بررسی کرده و علل آن را بر شمرده و نیازی به افزودن عامل ذهنی و اخلاقی نبوده است (ص ۱۴۴). البته مؤلف، خستگی ابن خلدون از زندگی تجملاتی و ارتباط او را با عرفا، علت نقد وی از شهرنشینی تلقی می‌کند (ص ۱۴۵).



مؤلف در بیان تفاوت سبک علمی توسیدید و ابن خلدون، شیوه توسیدید را در تاریخ، که به منزله قضیه و معادله ریاضی است، از شیوه علمی تاریخی دور می‌داند و سبک ابن خلدون را کاملاً علمی و دقیق ارزیابی می‌کند

خلقت تازه می‌نامد (ص ۲۱۳ - ۲۱۴).

فصل پنجم از بخش دوم کتاب، با عنوان واکنش دینی به تضاد میان گرایش عرفانی و شیوه عقلی ابن خلدون می‌پردازد و او را فیلسوف محض یا عارف صرف معرفی نمی‌کند و برخلاف برخی که در اعتقادات دینی ابن خلدون شک دارند و او را آزادفکر می‌دانند، وی را معتقد به دین می‌داند و بر این عقیده است که ابن خلدون در هیچ موردی، کوچک‌ترین مخالفتی با اصول اعتقادی دین ندارد (ص ۲۲۰، ۲۲۲). همچنین، به نظر ایو لاکوست، ابن خلدون به طور کلی، مسائل علمی را از مسائل فلسفی جدا می‌داند و در تحقیقات علمی از منطق قالبی پیروی نمی‌کند (ص ۲۲۷).

در نتیجه‌گیری پایانی، نکاتی چند مطرح می‌شود و از جمله آنها طرح این سؤال است که آیا دین اسلام موجب وقفه اقتصادی و اجتماعی مناطق مسلمان نشین شده است؟ مؤلف در پاسخ بدان می‌گوید: واقعیت آن است که این مطلب را نمی‌توان از آراء ابن خلدون استنتاج کرد، منتهی برخی اسلام را دین قبول و رضا و عامل اصلی عقب‌ماندگی ممالک اسلامی می‌دانند؛ اما باید گفت این نظریه امپریالیستی، از یادگارهای جنگ‌های صلیبی است و بر هیچ اصل علمی متکی نیست؛ زیرا چنانچه جمود اسلامی را عامل عمده و مؤثر عدم توسعه بدانیم، چگونه می‌توان جهش عظیم تمدن اسلامی و درخشش پنج قرن آن را تحلیل کرد؟ کسانی که می‌خواهند سلطه استعمار جدید را مشروع جلوه دهند، می‌گویند جهش تمدن اسلامی نتیجه میراث روم و بیزانس بوده است. مؤلف، با ذکر دلایلی این نظریه را رد می‌کند (ص ۲۳۵).

مؤلف در فصل اول از بخش دوم کتاب، به مقایسه سبک علمی توسیدید و ابن خلدون می‌پردازد و در آن شیوه توسیدید را در تاریخ، که به منزله قضیه و معادله ریاضی است، از شیوه علمی تاریخی دور می‌داند و سبک ابن خلدون را کاملاً علمی و دقیق ارزیابی می‌کند (ص ۱۷۰، ۱۷۱ - ۱۷۸).

در فصل دوم، مادی‌گری تاریخی و مفاهیم جدلی مطرح می‌شوند، که در آن مؤلف استدلالات ابن خلدون را مشتمل بر جنبه‌های مادی و جدلی می‌داند و معتقد است وجود روابط نزدیک میان سازمان تولید، نهادهای اجتماعی، نوع حیات سیاسی، نظام حقوقی، رفتار اجتماعی و نظام عقیدتی، که از اصول مادی‌گری تاریخی است، مورد توجه ابن خلدون بوده است؛ از این رو، وی را از پیشگامان مادی‌گری تاریخی برمی‌شمرد (ص ۱۸۴، ۱۸۵).

مؤلف در فصل سوم، از پیدایش علم تاریخ سخن می‌گوید و در آن علم تاریخ ابن خلدون را مشتمل بر سه شرط در تعریف سنتی علم یعنی: موضوع مشخص، مسائل و غایت می‌داند که به تصریح ابن خلدون، عمران جامعه انسانی (= موضوع علم)، شناخت اموری که به ذات و جوهر جامعه پیوسته است (= مسائل علم) و بررسی درستی و نادرستی‌های اطلاعات (= غایت علم تاریخ) سه شرط آن را تشکیل می‌دهند (ص ۲۰۴). از این رو، وی، برخلاف برخی محققان که ابن خلدون را فیلسوف تاریخ و مقدمه ابن خلدون را جامعه‌شناسی دانسته‌اند که با آن علم و فرهنگ زاییده می‌شود، ابن خلدون را به معنای دقیق کلمه مورخ بزرگ و نوآوری‌اش را در نگرش تاریخی دانسته است (ص ۲۰۱).

فصل چهارم به شکوفایی تاریخ و میراث عقلی اختصاص دارد، که در آن به عوامل شکوفایی تاریخ از جمله فرهنگ و ادب جهان اسلام، گسترش صنعت چاپ، گزارش سرگذشت اقوام و ملل مغلوب به امر سلاطین و تاریخ‌دانی به عنوان شرط ورود به مشاغل سیاسی اشاره می‌شود (ص ۲۰۸ - ۲۱۱). در ادامه، مؤلف به رونق پژوهش‌های علمی به موازات پیشرفت‌های اقتصادی در جهان اسلام اشاره می‌کند و کار مسلمین را در احیاء میراث علمی یونان - که به بوت‌ه فراموشی سپرده شده است - صرفاً ترجمه تلقی نمی‌کند، بلکه یک آفرینش جدید و